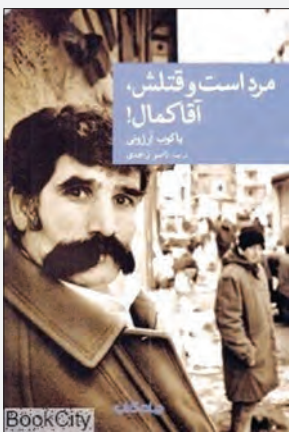


مرد است و قتلش، آقا کمال در یک نگاه

شرلوک هلمز، پو آرو، سم اسپید و... آقا کمال!



مرد است و قتلش، آقا کمال عنوان رمانی است از یاکوب آرژونی با ترجمه ناصر زاهدی که در انتشارات جهان کتاب به زور طبع آراسته شده است. کتابی با محوریت یک کارآگاه ترک به نام کمال کایانکایا که می‌تواند از او به‌عنوان یکی از نامتعارف‌ترین کارآگاهان دنیای ادبیات و سینما نام برد. این رمان که با نام اصلی یک مرد، یک قتل منتشر شده و ظاهراً مترجم برای هماهنگی بیشتر میان نام‌های این پنج رمان آن را تغییر داده است؛ در سال ۱۹۹۲ جایزه بهترین رمان سال آلمان را برای نویسنده به ارمغان آورده است...

فزارغ از این‌که مرد است و قتلش، آقا کمال چه کیفیتی یا چه جایگاهی در ادبیات پلیسی -

جنایی روز دارد. این نکته مهم باید توجه کرد که رمان‌های با محوریت آقا کمال نوشته یاکوب آرژونی از این‌رو که در جامعه ذاتاً نژادپرست آلمان توانسته یک کارآگاه ترک را محبوب خوانندگان ادبیات آلمان کند و این را می‌شود اتفاقی مهم در ادبیات پلیسی آلمان نامید، که جایگاه ارزشمندی دارد...

پای کارآگاه‌های خصوصی با خلق شخصیت‌هایی چون سام اسپید و فلیپ مارلو توسط دشیل همت و ریچارد کوندلر به ادبیات پلیسی باز شد. کارآگاه‌های خصوصی امروزی، مدلی کاملاً متفاوت از اسلاف خود مانند شرلوک هلمز یا هرکول پوآرو بودند. بعد از موفقیت شخصیت‌هایی چون اسپید و مارلو، نویسندگان کشورهای مختلف دست به خلق کارآگاه‌های خصوصی مورد علاقه‌شان زدند و هر کدام هم ویژگی و مشخصه‌هایی را در این کارآگاه‌ها کاشتند، اما ویژگی مشترک همه آنها، این بود که شخصیت‌های صدرصد سالم و سفیدی نبوده و نیستند. ذرواقع



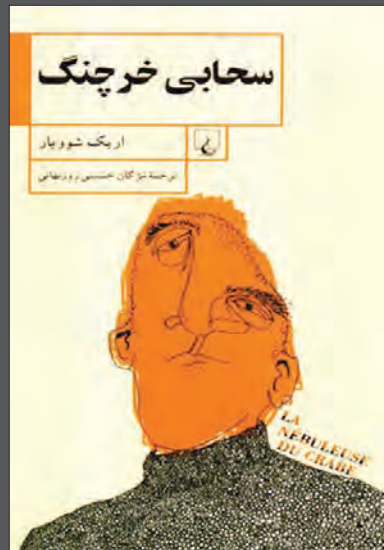
کارآگاه‌های خصوصی که از این قطار پیاده شدند، مانند سام اسپید و فلیپ مارلو دمی به خمره می‌زنند، زیاد سیگار می‌کشند و از اختلاط با جماعت خلافکار و بزهکار ترسی ندارند. این‌گونه کارآگاهان ذرواقع از خاکی و گلی شدن کت و شلوارشان هراسی ندارند و در بسیاری از مواقع کتک‌خورده و با خواری و خفت راهی دفتر کارشان می‌شوند تا با گرفتن دوش یا خوردن نوشیدنی، خود را دوباره تقویت کنند. کمال کایانکایا نیز کارآگاهی از این جنس است...

کمال کایانکایا بی‌شک بسیار مدیون توانایی‌های خالق خود یاکوب آرژونی است، نویسنده‌ای خوش‌فرجه که هم شناخت خوبی از ادبیات پلیسی و قواعد آن دارد و هم جامعه پیرامون خود را خوب می‌شناسد و هم این‌که قدرت قلم و ذوق و هوش یک نویسنده جدی را دارد. او در خلق قهرمان و نیز پاره‌ای از عناصر سبکی آثارش از پیشکوتان نامدار خود در ادبیات پلیسی جنایی تأثیر پذیرفته، اما دانسته چگونه مرز تقلید و تأثیر را حفظ کند. اگر برای طراحی شخصیت کمال کایانکایا از فلیپ مارلو کارآگاه اسطوره‌ای آثار ریچارد کوندلر ایده گرفته آن را مستقیم از آثار کوندلر وارد داستان‌های خود نکرده و آن را با برخی ویژگی‌های مشابه در جهان خاص آثار خود دوباره خلق کرده است. او ویژگی‌های خاص مردی را دارد که از کودکی در فرهنگ دیگری بزرگ شده. نوع گویش و خلق و خوی او به آلمانی‌ها شباهت بسیار دارد، اما ظاهر و نامش از تباری است که در این سرزمین بیگانه‌اند.

در رمان مرد است و قتلش، آقا کمال مثل بسیاری از آثار ادبیات کارآگاه خصوصی داستان جایی و زمانی آغاز می‌شود که کارآگاه کمال مشغول مگس‌پرانی در دفتر زهوار درفته خود است. جایی که به نظر آن قدر مخروبه شده که بهتر است به دنبال جای تازه‌ای باشد، اما در این یک مشتری تازه به سراغ او می‌آید. مردی آلمانی که برخلاف دیگر آلمانی‌ها به دفتر این کارآگاه ترک گذاشته و حالا می‌گوید که عاشق زنی آسیایی شرقی با شغلی نامناسب و بدنام بوده و از کمال کایانکایا می‌خواهد او را که ربوده شده پیدا کند و این پنهانی می‌شود برای سفر این کارآگاه به درون جامعه و لایه‌های پایین آن... یاکوب میکلسون، خالق کمال کایانکایا، نویسنده‌ای آلمانی است که در ۱۹۶۴ در فرانکفورت متولد شد. نام مستعار یاکوب آرژونی را با ترکیب نام خود و نام همسرش تبارش ساخت. در سال ۱۹۸۵ با نگارش رمان تولد مبارک، ترک‌ها که در ایران با نام تولد مبارک، آقا کمال! چاپ شد، به شهرت رسید. در ۱۹۹۱ فیلمی براساس این رمان ساخته شد که به دامنه شهرت‌ش افزود. او در سال ۲۰۱۲ پنجمین جلد از مجموعه داستان‌های این کارآگاه ترک-آلمانی را با نام برادر کمال منتشر کرد و یک‌سال بعد، در ۴۸ سالگی زمانی که کتاب‌های جنایی و کارآگاه ترک تبارش در اوج محبوبیت قرار داشتند، به دلیل بیماری سرطان لوزالمعده با زندگی وداع گفت. آرژونی در کنار رمان‌های پلیسی، آثار داستانی دیگری نیز نوشته است.

درباره سحابی خرچنگ و نویسنده‌اش

در انتظار بکت!



یولادامین | رمان سحابی خرچنگ نوشته اریک شوویار با ترجمه مرگان حسینی روزبهانی توسط نشر ققنوس منتشر و راهی بازار نشر شد. این کتاب صد و پنجاه و دومین عنوان مجموعه ادبیات جهان است که توسط این ناشر چاپ می‌شود. نسخه اصلی این کتاب سال ۲۰۰۶ چاپ شده است.

سحابی خرچنگ پنجمین اثر شوویار است که برای نخستین بار سال ۱۹۹۳ چاپ شد و آن را با آثار ساموئل بکت مقایسه می‌کنند و کراب، شخصیت محوری آن را با پرسوناژ پلوم اثر معروف آتری میشو. به‌طور کلی، شوویار را نویسنده پسامدرن می‌دانند و سحابی خرچنگ هم رمان پسامدرنیستی است. نه داستان معلومی دارد، نه به اصطلاح سرورته مشخصی. کراب

که زندگی‌اش را در این کتاب قطعه‌قطعه و ناپیوسته می‌خوانیم شخصیت مه‌گونه و محوی دارد، انگار از جنس سحابی است. گاهی هم‌زمان انسان و خرچنگ و سحابی است؛ سحابی خرچنگ نام توده ابرمانندی در فضا است. کراب که در زبان انگلیسی Crab به معنی خرچنگ، خنجر، سرطان و چیزهای دیگر است، در زبان فرانسوی crabe. برای این که همان خرچنگ باشد، یک e کم دارد، ولی با وجود این تفاوت املایی، تکرار نامش در رمان پیوسته یادآور خرچنگ است. کراب باز یگر نمایش زندگی خودش است، نمایشی که در پایان پرده‌ای بر آن فرو نمی‌افتد و کراب نمایش این زندگی را از سر می‌گیرد که می‌توان گفت «هجو بی‌رحمانه زندگی‌های هم‌شکل ما» است. کراب موجودی است متفاوت و عجیب؛ برای خودش یکی است و در عین حال یکی از بی‌شمار هیچ‌کسان روی زمین، یکی مثل دیگر آدم‌ها کراب باکی زن نامرئی زندگی می‌کند. در یک کلام، شیرین‌ترین و نازنین‌ترین زن نامرئی که خیلی دل‌بازتر از بقیه است. دروغ‌نگویم، بین همه زن‌هایی که هیچ‌وقت ندیده، همانی است که نبودنش بی‌رحمانه‌تر از همه عذابش می‌دهد. کراب دلش نمی‌خواهد بختش را با بخت هیچ‌کس عوض کند. این عشق زندگی‌اش را رانورانی می‌کند. او خوشبخت‌ترین مرد دنیاست.

زندگی شخصیت کراب در رمان سحابی خرچنگ انباشته از تناقض‌هاست و در مکان و زمان معلوم و قطعی نمی‌گذرد. نثر شوویار در به تصویر کشیدن این زندگی چندان ساده نیست و مانند نوشته‌های بیشتر نویسندگان پسامدرن، آمیخته با ایهام و جناس و بازی‌های زبانی است. شوویار برای به‌سخره گرفتن این بیهودگی طنز نیر و مندی دارد، طنزی که از نظر نوعی عذر خواهی از کتاب نوشتن است که ادعای خود پسندانه و نابخشودنی نویسنده است؛ آدم دست‌کمی خنداند.

با این همه، همچنان می‌نویسد: برای نوشتن رمانش طرح مشخص و از پیش اندیشیده‌ای ندارد. بعد از نیمه‌شب تا صبح می‌نویسد و روز شایدا او را ببینید کاغذ و قلم به دست، در باغ وحش یا باغ گل و گیاه، مردم را تماشا می‌کند. شوویار علاقه ویژه‌ای به جانوران دارد و فهرست نام آنها در سحابی خرچنگ هم کمابیش بلند است.

شوویار به‌خاطر نوشتن رمان سحابی خرچنگ برنده جایزه فننون شده است. البته برای کتاب‌های بعدی و مجموعه آثارش هم جوایز معتبری گرفته است. نوشتن از نظر این نویسنده، نوعی بی‌روز شدن بر زندگی و گونه‌های اراده قدرت است. این نویسنده در سال ۱۹۶۴ در شهر روش سور یون متولد شده است. او در ۲۳ سالگی نخستین کتابش را با عنوان از مردن ز کام می‌گیرد در سال ۱۹۸۷ به چاپ رساند. اریک شوویار که در مدرسه عالی روزنامه‌نگاری لیل تحصیل کرد و ادبیات را در نانت خواند، یک کتاب در روز، فراگرفته در باره تحصیل ادبیات در دانشگاه نظرات جالبی دارد؛ استادها خبیال می‌کنند و رول‌اند و دانشجوها خودشان را از مرمی می‌دانند؛ هیچ‌فایده‌ای ندارد.

انتشارات مینوبی نخستین کتاب شوویار را در ۲۳ سالگی با عنوان از مردن ز کام می‌گیرد (۱۹۸۷) چاپ کرد و بعد از آن ماقبل تاریخ (۱۹۹۴)، خیاط کوچولوی نترس (۲۰۰۴) گوش قرمز (۲۰۰۵)، نابود کردن نیسار (۲۰۰۶)، بدون اوراتوگان (۲۰۰۷) و بسیاری از دیگر آثار او در همین انتشارات به چاپ رسیدند. به این ترتیب، شوویار جوان، همان‌طور که در روایتش می‌دید، کتاب‌هایش را در همان قفسه‌های چید که زمانی کتاب‌های ساموئل بکت را می‌چیدند.

در پایان باید گفت رمان سحابی خرچنگ در ۵۱ فصل نوشته شده است. در قسمتی از این کتاب می‌خوانیم: کراب خیلی تلاش کرد که مثل دیگران در توده مردم ذوب شود. کار آسوده‌تر از اینها گرفته بود. خیال می‌کرد آغوش توده مردم قاعدتاً به روی همه کس باز است. فقط باید به جایی برسی که دیگران در هم می‌لولند، تا ایستو فکتو همان‌طور که در میدان همایش روم باستان می‌گفتند هواداران، شرکت‌کننده فعال، عضو کامل و شخصیت برجسته بلامنازع آن بشوی. پس خطر کرد و یک پا و بعد دو پایش را درون جریان مواج جمعیت گذاشت که جریان‌های مخالف زیر و رویش می‌کردند، مدتی‌را نه بود که ناخواسته در مسیر آقیانوس اطلس گیر افتاده بود، ولی افت و خیزهایش با این همه انگار از نوعی نظم سختگیرانه حرکت پیروی می‌کردند که کراب، با وجود یادقیق‌بانه علت‌و‌بالی متوسطش، آن را به هم می‌زد؛ گاهی یک سرگردن از گروهی از کوتوله‌ها

چانه‌اش می‌خورد، به این بعد با بلند می‌شد و فوری سطح آنها نبود، همیشه بالا پایین بود؛ مثل در این حرکت‌ها رفت‌وآمدی بود که و بالاخره بعد از جنگلی از لنگ‌ها، شکسته غمگین، به غول‌های دوروبرش، جمعیت بیرون بکشد.



تنهایی در انجمن نوابغ و احمق‌ها

شده. بعد برمی‌گردم، یعنی ذهنم برمی‌گردد و گذشته را دوره می‌کند. یاد خاتم مهندس پارسی‌گو می‌افتم و یاد زخم، که حالا دیگر حتماً باید بگویم زن سابقم، با خودم می‌گویم واقعا من بعد چندسال زندگی با زن سابقم و چندسال جدایی چقدر او را شناختم؟ آیا همیشه مشکل را درست کم بخش می‌دادم؟ مشکل از خود من نبوده است؟ آیا همیشه می‌دانستم چه می‌خواهم؟ آیا همیشه آنچه خواسته‌ام خواسته خودم بوده یا شرایط و جو عمومی به من تحمیل کرده است؟

سامبرا و آله‌خو کارناتیبه به فارسی است. شبانه شبیلی نوشته روبرتو بولانیو، بهترین داستان‌های آلیس مونرو و دشمن نوشته جی. ام کوتسی از جمله ترجمه‌های او است. در بخشی از کتاب تنهایی در انجمن نوابغ و احمق‌ها می‌خوانید: از سمت غربی پل خارج می‌شویم. بهتر می‌دانم الان بیشتر از این با او نباشم تا بتواند در تنهایی فکر کند. او به راه سمت چپ می‌رود و من به راه سمت راست. در این فکر که باید سفری به تهران بروم، وسایلم را بیاورم و پول رهن انبار را بگیرم، لازم خواهد

مجموعه داستان تنهایی در انجمن نوابغ و احمق‌ها نوشته ونداد جلیلی منتشر شد. این کتاب که دربرگیرنده ۵۵ داستان کوتاه نوشته ونداد جلیلی است، در نشر هیلا به زور طبع آراسته شده است. ونداد جلیلی متولد ۱۳۶۱ یاسوج است و تاکنون رمان‌های سه‌و‌تاق‌هم‌نامه و نوروز درمانی از او منتشر شده است. جلیلی همچنین مترجم آثاری از نویسنده‌های مختلف از جمله روبرتو بولانیو، خوان گابریل واسکس، آلیس مونرو، جی‌ام کوتسی، آله‌خاندرو

کاتارسیس در هنرهای زیبا

برای خواننده ایجاد شود و حتی انگیزه‌ای برای تحقیق باشد، ثانیاً متقدم، پس از مطالعه اثر به من برای انتخاب این اسم حق خواهید داد و هنوز متقدم نام مناسب و خاصی است و اگر این کتاب جای خود را بین مخاطبان پیدا کند، نوع نگاه به این اسم تغییر خواهد کرد. ضمناً تقریباً تمامی کسانی که تحصیلات هنری و علوم انسانی داشته‌اند با واژه کاتارسیس آشنا هستند و همچنین با احتساب فارغ‌التحصیلان هنرهای زیبا که امیدوارم عنایت ویژه به این کتاب داشته باشند، تعداد قابل توجهی از مخاطبان را شامل می‌شوند.

مهدی عزتی در ادامه افزود، ما به معماری، فضا و شهر مدونیم و باید سعی در ثبت فضا و جغرافیا، جهت ایجاد حال‌وهوای ویژه داستان‌مان داشته باشیم که هم به لحاظ مستندنگاری دوره‌های ویژه تاریخی کار است و هم این‌که در درجه نخست به همذات‌پنداری بیشتر مخاطب کمک کرده و در درجه دوم، فضاهای ویژه شهری در داستان‌های ما ثبت و ضبط می‌شوند و من سعی کردم با درهم‌تنیدن داستان و فضا به ثبت ذهنی داشته‌ام هنرهای زیبا به‌درازم و داستان به‌گونه‌ای روایت شود که در فضایی غیر از این فضا امکان وقوع آن غیرممکن باشد، اما هدفم تنها ذکر یاد و خاطره این دانشمند نیست، من اعتراف می‌کنم، بیش از این‌که ادبیات تأثیر بگیرم، تحت تأثیر سینما هستم و بی‌شک به روایت درهم‌ریخته سینمایی علاقه‌مندم. برای من داستان‌ها گفتن و پیش رفتن داستان مهم است و نه تم و پیامی که قرار است منتقل شود و خوشحالم کسانی که آثار مرا مطالعه می‌کنند، به داستان‌گویی و نثر روان و خوش‌خوانی داستان‌هایم اذعان دارند.

راهنمایی‌ات هم می‌کند در شناختن حسن‌ها و جادگریدن و تمیز دادن آنها از هم. دردی که از دیشب با من همراه شده، برایم آشناست. دیگر دنبال دلیلش نمی‌گردم، بلکه کمکم هم می‌کند. با نشان دادن خودش انگار مرا از فاجعه‌ای خبر می‌کند. مثل بی‌غمی که از ناکجایی تارک برایت ارسال می‌شود. سوسن از خواب که بیدار شد مرا بیدار در آشپزخانه دید. املت درست کرده بودم. زبرش را هم کم کرده بودم که تا بیدار می‌شود، سرد نشود.

در مراسم رونمایی کاتارسیس- مهدی عزتی گفت: در مورد تعریف رمان، هم می‌توان معیار جسمی، از جمله تعداد کلمه داشت که اثری فیکشن یا رمان تلقی شود یا از نگاه محتوایی، به مسأله تحول شخصیت در طی قصه اشاره کرد. من اصراری به تلقی فیکشن یا رمان ندارم، اما نگاه محتوایی را بیشتر می‌پسندم و معتقدم مسأله تحول شخصیت در این اثر اتفاق افتاده است. نویسنده رمان سوسن در مورد اسم اثر این‌گونه توضیح داد که پیش از انتشار اثر، پیشنهاداتی از سوی دوستانم مبنی بر انتخاب اسمی عامه‌پسند و راحت‌تر شد، اما اول دوست داشتم در درجه اول، شوق سوال و کشف



کاتارسیس در هنرهای زیبا عنوان رمانی از مهدی عزتی است که به‌تازگی از سوی نشر هیلا منتشر شده است. کاتارسیس در هنرهای زیبا، رمان عاشقانه کوتاهی است که با یک کابوس آغاز می‌شود. کابوسی که از دوران تحصیل نادر در دانشگاه هنرهای زیبا باقی مانده است. وی که امروز شرکای تبلیغاتی دارد و به‌همراه همسر و بهترین دوستش که از دوران هنرهای زیبا باقی مانده، ظاهراً زندگی خوب و بی‌دغدغه‌ای دارد که تنها کابوس‌هایش به‌زعم خودش حاصل گناهی دسته‌جمعی و تلافی است که باید همیشه پرداخت کند. نادر و حامد، دوستان بسیار خوبی بودند که راز عشقی مشترک پیوند آنها را مستحکم می‌کرد. عشقی که ظاهر عجیبی دارد. هر دوی آنها در ایام دانشکده عاشق دختری بودند که فقط تماشایش می‌کردند و هیچ‌کدام به سمت او نرفته و حتی نام او را نمی‌دانستند و فقط به تماشای او دلخوش بودند و میان خود نام او را کاتارسیس گذاشته بودند. اما سال‌ها بعد، به شکلی کاملاً اتفاقی، کاتارسیس پای در زندگی آنها می‌گذارد و همه چیز را تغییر می‌دهد. ذرواقع به شکلی، این دو دوست مجبور به تعریف دوباره خاطرات، احساسات و حتی روابط خود می‌شوند. پس از حضور کاتارسیس دیگر هیچ چیز شبیه سابق نمی‌ماند.

در بخشی از رمان می‌خوانیم: درد تا وقتی اذیت دارد که فکر می‌کنی درمانی برایش هست و هنوز پدیدار نکرده‌ای. اما وقتی از پیدا کردن درمان ناامید می‌شوی، دیگر با درد کنار می‌آیی- دیگر درد اذیت نمی‌کند و شاید از آن لذت هم ببری. شاید دروغ باشد اگر بگویم از آن لذت می‌بری، اما ممکن است لذت برای جای‌اش تنگ شود. گاهی

